

# استاد مطهری و

## نسبیت معرفت دینی

علی دزاکام



در مغرب زمین و به تبع آن در محافل مطبوعاتی و دانشگاهی برخی کشورهای اسلامی ادعا شده است که کلیه معارف با یکدیگر مرتبط بوده و این ارتباط به گونه‌ای است که هر تغییر و تحولی در هر شاخه از علوم، شاخه‌های دیگر معرفتی را لزوماً تحت تأثیر قرار می‌دهد و معرفت دینی نیز مصرف کننده تمام

عیار علوم بشری بوده و کاملاً وابسته به آن می‌باشد، لذا هرگونه تغییر و تحول در علوم بشری به تغییر معرفت دینی می‌انجامد. مترجمین ایرانی این رویکرد، افراط را بجائی رساندند که حتی تک تک گزاره‌های دینی را تابع تک تک قضایای ظنی و تئوریک علوم تجربی دانستند. ارتباط عام معارف بشری، تغذیه معرفت دینی از معارف بشری و وابسته بودن کامل معرفت دینی به معارف بشری و در نتیجه، عدم استقلال معارف دینی، نتیجه‌ای جز نسبیت مطلق معرفت دینی در بر نخواهد داشت که البته خود آقایان، نیز به این نتیجه ملتزم شده‌اند.

در محافل و نشریات علمی کشور تاکنون نقدهای متعدّد و دقیقی به این رویکرد که مآلاً به انکار معارف مستقلّ دینی می‌انجامد، متوجه شده است اما مقاله‌ای که در پیش رو دارید در پی آن است که دیدگاه شهید آیت‌... مطهری را به اجمال در باب "نسبیت معرفت دینی" بیان کند. البته بطور مستقیم در باب نسبیت معرفت دینی سخن نگفته‌اند ولی می‌توان به برخی از اندیشه‌های ایشان "نسبیت معرفت دینی" در آثار آن استاد فرزانه که شهید دفاع از خلوص و استقلال "معارف اسلامی" بود، اشاره کرد:

### ۱- تئوری "ثابت و متغیّر" در دین

از مسائل مهمی که همهٔ احیایگران پیشین بدان اهتمام ورزیده‌اند کشف رابطه میان ابدیت و تغییر بوده است.

استاد مطهری معتقد بود که در دین، دو عنصر وجود دارد:

۱- اصول و کلیات ثابت که هیچگاه لباس تغیر به خود نمی‌پوشند.

۲- فروعات و جزئیات متغیر که مبتنی بر آن اصول ثابت هستند.

به نظر ایشان اصول ثابت، نقش "روح" و فروعات و جزئیات متغیر، نقش "جسم دین" را دارند.

به تعبیر دیگر ایشان بر این باور بود که دین، پوستی دارد و مغزی، ظاهری دارد و باطنی. روح دین و جسم دین، مغز و روح و باطن دین، چون گوهری است که توسط پوست، ظاهر و جسد مورد محاسنات قرار می‌گیرد. آنچه که در طول اعصار و قرون با شرایط اجتماعی، فرهنگی نیازهای زمان، علوم و... برخورد می‌کند و تغییرات را پذیرفته و لباس نسبیت به تن می‌کند و خود را به تناسب آنها آرایش و پیرایش کرده و با آنها همگون و هم‌نشین می‌شود پوست، ظاهر و جسد دین است ولی گوهر و ارکان دین در هر سه بعد عقائد و اخلاق و احکام، ثابت و جاوید است. (۱)



## ۱-۱. گستره قوانین اسلامی و نحوه نسبت آنها؛

استاد قوانین اسلامی را متوجه چهار دسته امور می‌داند: ۱- رابطه انسان با خدا (عبادات) ۲- رابطه انسان با خودش (اخلاق) ۳- قوانین مربوط به ارتباط انسان با طبیعت ۴- قوانین مربوط به رابطه انسان با انسان و قوانین مربوط به اجتماع. (۲)

تغییرات و مقتضیات متحول زمان در ناحیه عبادات، تأثیری جدی و محتوایی ندارد. در مورد اخلاق نیز باید گفت که ایشان به مطلق بودن اخلاق، اعتقاد راسخ داشته و به هیچ وجه نسبت در اخلاق را نمی‌پذیرد و تأثیر مقتضیات زمان را در اخلاق نیز قبول نمی‌کند.

به اعتقاد ایشان قبول نسبت اخلاق، بمعنی انکار اخلاق و تربیت است، زیرا نسبت، اخلاق را امری متغیر و لغزان خواهد کرد. نسبت اخلاق، همچنین با خاتمیت و جاودانگی دین در تعارض و تضاد خواهد افتاد. (۳) استاد "رابطه انسانها با یکدیگر" را از سه قسم دیگر مهم‌تر می‌داند که به علت تغییر و تحولات جامعه، دستخوش تغییر و تحول واقع می‌شود، ولی تغییرات در این حوزه را نیز بعنوان یک اصل کلی و با این اطلاق که چون جامعه در حال تغییر و تحول است پس همه قوانین مربوط به این حوزه باید حتماً تغییر بکند نمی‌پذیرد بلکه اجتهاد و تحول را در حوزه خاص تری قبول و بلکه توصیه می‌کند. استاد با بیان فوق، حکم به "عدم نسبت مطلق معرفت دینی" می‌دهد و قلمرویی هرچند کلی نیز برای ثابتها و متغیرها بیان می‌نماید. حال باید دید معیار ایشان بر ثبات برخی از قوانین در حوزه‌های یاد شده و تغییر برخی دیگر از قوانین چیست؟

## ۱-۲. معیار ثبات و تغییر در دین

در اندیشه استاد مطهری، یکی از ارکان مهم خاتمیت، انسان است، پس هر دین که بخواهد جاویدان بماند باید به انسان و ساختار شخصیت توجه داشته باشد. اگر انسان یک موجود صددرصد متغیر و متحول باشد، دین نیز باید صددرصد متغیر باشد و اگر انسان بعنوان مخاطب حقیقی و اصلی دین، صددرصد ثابت باشد دین نیز باید کاملاً ثابت باشد. استاد بر این باور است که آنچه مربوط به نوعیت و انسانیت انسان می‌باشد همیشه ثابت بوده و در مسیر تکاملی انسان، تغییر نمی‌کند و سایر موارد در شرایط مختلف، دگرگون می‌شود، پس انسان به عنوان مخاطب اصلی دین، هم ثابت است و هم متغیر، زیرا دو گونه نیازمندی دارد:

**الف:** نیازمندیهای اولی که از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرد و تا انسان، انسان است و تا زندگی وی، اجتماعی است، آن نوع نیازمندیها در سه شکل



جسمی، روحی و اجتماعی وجود دارد. نیازمندیهای جسمی همچون خوراک، پوشاک، مسکن، همسر؛ نیازمندیهای روحی از قبیل علم، زیبایی، نیکی، پرستش، احترام، تربیت و نیازمندیهای اجتماعی از قبیل معاشرت، مبادله، تعاون، عدالت، آزادی و مساوات می‌باشد.

بیه: نیازمندیهای ثانوی، نیازمندیهایی است که از نیازهای اولی ناشی می‌شود، مانند نیاز به انواع آلات و وسائل زندگی که در هر عصر با عصر دیگر فرق می‌کند. نیازمندیهای اولی، محرک بشر به سوی توسعه و کمال زندگی است، اما نیازمندیهای ثانوی، ناشی از توسعه و کمال زندگی می‌باشد و در عین حال، محرک به سوی توسعه بیشتر و کمال بالاتر است. (۴)

آیت... مطهری با معیار قرار دادن انسان و نیازمندیهای دوگانه‌ی او که از فطرت و سرشت وی می‌جوشد و با استفاده از روایات معصومین علیهم‌السلام که فرموده‌اند «عَلینا إلقاء الأُصول وَ عَلَیکُم التَّفَرِیع»، حکم به وجود ثابتها و متغیرها و ربط متغیرها به ثابتها در قوانین اسلامی داده است. اعتقاد به وجود ثابتها در دین، از مبانی مهم اندیشه مرحوم مطهری می‌باشد و خود ایشان وجود ثابتها در دین را یکی از ارکان مهم خاتمیت می‌دانند. (۵)

شاید بتوان گفت یک ملاک عمده تشخیص ثابتها و متغیرها در دین، فطرت آدمی می‌باشد:

«قوانین و حقوقی که مبنا و اساس فطری داشته و از یک دینامیسم زنده بهره‌مند باشد و خطوط اصلی زندگی را رسم کند و به شکل و صورت زندگی که وابسته به درجه تمدن است، نپردازد، می‌تواند با تغییرات زندگی هماهنگی کند، بلکه رهنمون آنها باشد و در عین حال دوام و بقا نیز داشته باشد. البته قانون هر اندازه جزئی و مادی باشد یعنی خود را به رنگ و شکلهای مخصوص در آورد شانس بقا و دوام کمتری دارد و هر اندازه کلی و معنوی باشد و توجه خود را نه به شکل‌های ظاهری بلکه به روابط میان اشیاء و اشخاص معطوف کند شانس بقا و دوام بیشتری پیدا می‌کند».

ناگفته پیدا است که تقسیم نیازهای انسان به ثابت و متغیر بر مبنای فطرت برای کسی مورد قبول است که به وجود فطرت در آدمی اعتقاد داشته باشد ولی اگر کسی این مبنا را نپذیرد می‌تواند منکر وجود نیازهای ثابت و متغیر در آدمی و در دین باشد. زیرا استاد، وجود عناصر ثابت و متغیر در دین را مبتنی بر وجود نیازهای ثابت و متغیر در آدمی می‌کند.

ایشان معتقد است که هر مسئله دینی، گوهر و باطن خاص خود را دارد، اگر چه مجموعه‌ی دین نیز می‌تواند یک گوهر واحد داشته باشد که گوهرهای دیگر منطبق با آن بوده و گوهریت خود را مدیون آنند و آن



گوهر، البته "حیرت" نیست بلکه هدایت و عبودیت است.

اگر چه ممکن است آن گوهر واحد و کلی، در پس حجاب و پرده باشد و به سادگی خود را در معرض تماشا قرار ندهد و عده قلیلی موفق به رؤیت آن عروس حجله‌نشین بشوند ولی گوهر هر مسئله‌ی دینی چون آن عروس حجله‌نشین عاشق‌کش نیست، بلکه چون معشوقی است که عاشق با تلاش و کوشش می‌تواند به بارگاه او راه یافته و از او کام بگیرد و به کمال برسد.

اعتقاد به اینکه اولاً هر مسئله‌ی دینی، گوهری دست‌یافتنی دارد و ثانیاً گوهر دین، ثابت و لایستغیر می‌باشد، در واقع انکار "نسبیت" مطلق در باب معرفت دینی است زیرا نسبت را دستکم از یک حوزه‌ی معرفت دینی بیرون رانده‌ایم که همان ثابتهای دینی هستند که توسط عالمان دینی از متون اسلامی، استخراج شده‌اند.

البته "نسبیت" در حوزه‌ی متغیرهای دینی، ناخوشایند نبوده، بلکه مطلوب و لازم نیز می‌باشد، زیرا باعث می‌شود که دین در همه زمانها و مکانها و در شرایط مختلف به حیات خود ادامه داد و نیازهای آدمی را برآورده کند و اجتهاد، مفهومی جز ارتباط متغیرات با ثابتات ندارد.

## ۲- اجتهاد و عناصر "ثابت" و "متغیر"

حال سوال این است که در چه علمی، چه کسانی و با چه متدی باید کلیات ثابت و فروعات و جزئیات متغیر را از دل متون دینی استخراج کنند؟! مکانیسم کشف عناصر ثابت و متغیر و ربط آنها در دین چیست؟ استاد مطهری اجتهاد را در چند معنا بکار برده است. ۱- صاحب نظر شدن در امر دین. ۲- مطلق جهد و کوشش برای به دست آوردن حکم شرعی، ۳- منتهای کوشش در استنباط حکم شرعی از روی ادله معتبر شرعیه. همچنین اجتهاد از نظر ایشان به دو قسم ممنوع و مشروع تقسیم می‌شود.

۱-۲- **اجتهاد ممنوع**: استاد، اجتهاد ممنوع را عبارت می‌داند از وضع و تشریح قانون با تکیه بر رأی بشری. این نوع از اجتهاد که اجتهاد قیاسی است، از منابع استنباط احکام شرعی در نزدگروهی از اهل سنت می‌باشد. البته با اختلاف نظری که در مصداق اجتهاد رأی وجود دارد.

آنان بر این باورند که احکام تشریح شده در کتاب و سنت توسط خداوند حکیم و رسول گرامی اسلام (ص) محدود بوده ولی وقایع، حوادث و نیازهای مختلف آدمی نامحدود می‌باشد و چون احکام و قوانین محدود نمی‌توانند پاسخگوی وقایع، حوادث و نیازهای متنوع و مستحدث آدمی بشوند لذا به منبع دیگری غیر از



کتاب و سنت نیاز می‌افتد تا پاسخگوی مسائل مستحدث بشود.<sup>(۶)</sup> به همین خاطر اجتهاد به رأی را که توسط ائمه اطهار علیهم‌السلام و عالمان شیعه مورد مذمت بسیار قرار گرفته و مطرود شده است<sup>(۷)</sup> جزو منابع استنباط خود قرار داده‌اند تا بتوانند با زمان پیش بروند.

**۲-۲- اجتهاد مشروع:** استاد این نوع از اجتهاد را عبارت می‌داند از استنباط فروع از اصول یعنی کشف و تطبیق اصول کلی ثابت بر موارد جزئی متغیر.<sup>(۸)</sup> و این معنای از اجتهاد را از روایاتی چون «علینا إلقاء الأُصول وَ عَلَیْکُم التَّفْرِیع» اخذ کرده است.

به اعتقاد مرحوم مطهری، بیان اصول کلی ثابت، وظیفه ائمه طاهرین علیهم‌السلام و کشف این اصول کلی ثابت و استنباط فروع و موارد جزئی متغیر در شرایط گونه‌گون و تطبیق آنها بر اصول، وظیفه عالمان دین می‌باشد. به اعتقاد شهید مطهری این نوع اجتهاد از زمان حضرات معصومین (علیهم‌السلام) وجود داشته است. ایشان در مقابل افرادی چون «چارلز آدامس» که اعتقاد داشتند به علت مفتوح بودن باب علم و دسترسی شیعیان به معصومین علیهم‌السلام در زمان حیاتشان اجتهاد در زمان امامان معصوم وجود نداشته و بعد از عصر این بزرگواران توسط خود شیعیان پایه‌گذاری شده است، موضع‌گیری کرده و تلاش نموده تا دلایل عدم صحت این ادعا را بیان نماید. استاد بر این باورند که:

«اولاً این تصور که در عصر ائمه، باب علم مفتوح بوده و نیازی به اجتهاد و فتویٰ نبوده غلط است زیرا معمولاً ائمه در مدینه بوده و تنها شیعیان مدینه امکان دسترسی به آنها را داشته‌اند ولی آنهایی که در عراق، خراسان و یا جاهای دیگر بودند به سهولت نمی‌توانستند از محضر آن بزرگواران بهره ببرند. ثانیاً تاریخ تشیع و ائمه علیهم‌السلام حکایت از آن دارد که امامان، بزرگان اصحاب خود را که مدت‌ها شاگردی کرده بودند و با اصول و مبادی فقه شیعه آشنا بودند تشویق و ترغیب به فتوا دادن می‌نمودند. ثالثاً یکی از اموری که اجتهاد را ایجاد می‌کند، جمع میان خاص و عام، مطلق و مقید و حل تعارض اخبار و روایات می‌باشد و همه اینها در زمان امامان معصوم برای روایان حدیث وجود داشته است رابعاً اینکه می‌گویند علم اصول که پایه اجتهاد است، در شیعه بعد از ائمه پیدا شده و قبلاً در انحصار اهل سنت بود غلط است مرحوم سیدحسن صدر رضوان... تعالیٰ علیه در کتاب تأسیس‌الشیعه این مطلب را بررسی و اثبات کرده است.»<sup>(۹)</sup>

از جمله‌ی گروه‌هایی که سخت با اجتهاد و مجتهدین به ستیز و مقابله پرداخته و آن را بدعت و حرام می‌دانستند اخباریون بودند. استاد به کرات و به شدت اندیشه‌های غلط قشری مذهبیان را در مورد عقل، اجتهاد، قرآن و اجماع به تیغ نقد کشیده است.



استاد وظیفه مجتهد را دو چیز می‌دانند: ۱- کشف اصول کلی و ثابتی که توسط امامان علیهم‌السلام، پیامبر (ص) و قرآن کریم بیان شده است ۲- تطبیق این اصول کلی و ثابت بر موارد جزئی در شرایط و زمانهای مختلف.

برای اینکه مجتهد بتواند هر دو وظیفه را به نحو احسن و اکمل به انجام برساند باید به علومی همچون نحو، صرف، لغت، منطق، کلام، اصول، تفسیر، حدیث، رجال، تسلط داشته باشد.<sup>(۱۰)</sup> البته شهید مطهری به اینها اکتفا نمی‌کند بلکه معتقد است که عالم دینی باید عالم زمان خود باشد و به علومی که به نحوی به علوم دینی و امر اجتهاد مرتبط است آگاهی لازم را داشته و به علوم جدید بخصوص علوم انسانی، بذل توجه کند، زیرا تأثیری هرچند کلی نه در معنای الفاظ بلکه در عملیات اجتهاد در موضوع‌شناسی اجتماعی دارند.<sup>(۱۱)</sup> به همین خاطر می‌فرمود فتوای مجتهد دهاتی بوی دهاتی، فتوای مجتهد شهری بوی شهری، فتوای عرب بوی عرب و فتوای عجم بوی عجم می‌دهد و باز به همین جهت می‌فرمود مجتهدی که در گوشه‌ی حجره بدور از اجتماع و مسائل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی روز و... فتوا می‌دهد مشکلی را حل نمی‌کند.<sup>(۱۲)</sup>

از نظر ایشان مجتهد واقعی، کسی است که بدون انحراف از اصول کلی ثابت مسائل جزئی و متغیر وقایع گذشت زمان را بررسی کرده و براساس همان احکام و چهارچوبهای اصلی که توسط وحی عرضه شده است احکام مناسب صادر کند.<sup>(۱۳)</sup>

شیعه در قرن چهاردهم به مجتهدی نیازمند است که اولاً با ضمیری روشن نیازهای عصر خویش را درک کند ثانیاً دارای شجاعت عقلی و ادبی باشد ثالثاً در حکم دادن از چهارچوب کتاب و سنت تجاوز نکند.<sup>(۱۴)</sup> این البته بمفهوم نسبی بودن معنای عبارات کتاب و سنت نیست بلکه اجتهاد براساس "اصول ثابت شریعت" صورت می‌گیرد. نسبت فهم دینی، چیزی غیر از نسبت اجتهاد و ضرورت آگاهی از معارف بشری و شرائط اجتماعی است.

### ۳- نسبت اجتهاد

استاد مطهری، اجتهاد را یک مفهوم نسبی، و متکامل می‌داند و معتقد است که هر زمان و هر عصر بینش و درک مخصوص خود را ایجاد می‌کند و منشا این نسبت را در تکامل طبیعی علوم و تحوّل اوضاع بشری و استعداد پایان‌ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق معرفی می‌کند.<sup>(۱۵)</sup>

نسبی بودن اجتهاد از نظر ایشان را به دو شکل می‌توان تقریر کرد.



۱-۳- معرفت مجتهدان نسبت به برخی از موضوعات اجتهادی آنهم در بعد فروع و جزئیات، بوده و تحت تاثیر تکامل طبیعی علوم و افکار بشری قرار می‌گیرد.

۲-۳- معرفت مجتهدان نسبت به همه گزاره‌های اجتهادی اعم از فروع و متغیرات و کلیات و ثابتات نسبی بوده و تحت تاثیر تکامل طبیعی علوم و افکار بشری قرار می‌گیرد.

استاد با نسبت به مفهوم دوم، کاملاً مخالف است و بلکه اگر تفسیر دوم را بپذیریم تناقض لازم می‌آید. زیرا وقتی ثبات اصول کلی را بپذیرفتیم، دیگر نمی‌توان از طرف دیگر، همان اصول کلی را نسبی معرفی کرد. با توجه به این تناقض آشکار و تأکید شهید مطهری بر اصول ثابت، منظور ایشان از نسبی بودن اجتهاد، این است که برخی از گزاره‌های اجتهادی آنهم در بعد فروع، در اثر تکامل علوم یا تحوّل شرائط، نسبی می‌باشند.

مطلب دیگری که می‌توان از فرمایشات استاد مطهری استنباط کرد، این است که علوم بشری با معرفت دینی ارتباط دارد ولی بر خلاف اعتقاد برخی، ارتباط آنها از نوع موجهه کلیه نبوده بلکه از نوع موجهه جزئیه می‌باشند نه یک قاعده کلی بلکه محدود به موارد خاصی است.

#### ۴- آزادی عقل

عقل در تفکر شهید آیت‌ا... مطهری جایگاه رفیعی دارد. این متفکر بزرگ، کوشش علمی و عملی بسیار کرد تا جایگاه حقیقی عقل را در تفکر دینی و انسانی معین کرده و چراغ ارزشمند آن را روشن نگاه دارد و نسبت آن را با مقولاتی چون وحی، آزادی و... بیان کند و زنجیرهای اسارت آور را از دست و پای عقل باز





کرده، آزادی را به او بازگرداند و در جایگاه رفیع و مقدس خود بنشانند.

عقل، یکی از منابع اجتهاد بود، و نقش بسیار مهمی را در استنباط احکام الهی به عهده دارد پس باید مجتهد مراقب باشد تا عقل خود را از انواع آفات بازدارد. از جمله این آفات، عواملی است که اجازه نمی‌دهد عقل آنگونه که باید، استنباط کند.

در این بخش از مقاله به برخی از آنچه که سبب اسارت عقل از دیدگاه شهید مطهری می‌شود به اختصار اشاره خواهیم کرد.

**۱-۴ مکاتب ضد عقل:** از عوامل بیرونی می‌توان به جریانهای فکری تاریخ دین، همچون اخباریین، اشاعره، مکتب فقهی مالک بن انس و احمد بن حنبل اشاره کرد که در باب نسبت عقل و وحی کوشیده‌اند تا آنجا که ممکن است کاربرد عقل را در فهم وحی و متون دین، محدود کنند. آنقدر که برخی از جریانها برای عقل هیچ‌گونه ارزش و اعتباری قایل نشدند و دست و پای او را بسته و در غل و زنجیر کردند. نقد اینگونه تفکر و تبیین صحیح رابطه عقل و وحی و نشان دادن جایگاه عقل در قرآن و سنت و سیره فلسفی اسلامی حاکی از کوشش ایشان برای بازگرداندن عقل به جایگاه خود و رهانیدن او از اسارت این گروه‌ها و مکاتب می‌باشد. (۱۶)

### ۲-۴ تقلید:

شهید مطهری بر این باور است که "تقلید"، ضد عقل بوده و استقلال و آزادی را از او ستانده و اجازه شکوفا شدن و به کمال رسیدن را به او نمی‌دهد. خواه این تقلید از پدران و گذشتگان باشد آنگونه که خداوند در قرآن کریم نقل می‌کند، خواه تقلید از جو حاکم بر جامعه و یا اکثریت جامعه باشد، آنگونه که در بیشتر جوامع بشری وجود داشته و دارد و یا تقلید و پیروی از بزرگان و مکاتب فکری با نفوذ باشد، آنگونه که در طول تاریخ رایج بوده و اکنون نیز هست. تقلید به هر شکلی از اشکال و به هر دلیلی که باشد زنجیر کردن عقل است. از این رو همه کسانی که به آزادی عقل می‌اندیشند و خواستار جایگاه حقیقی و رفیع عقل هستند باید با تقلید کورکورانه و کسانی که آدمیان را فقط به تقلید فرامی‌خوانند به مبارزه برخیزند و چونان انبیا عقل آدمیان را مخاطب قرار دهند. (البته تقلید فقهی از مجتهد، در واقع، نوعی آموزش است و نه تقلید).

### ۳-۴ عادات اجتماعی

به اعتقاد مطهری، یکی دیگر از موانع تعقل، عادات اجتماعی است. نفوذ سنتها و عادات اجتماعی و حکومت تلقینات محیط و عرف یکی از آفات بزرگ آزاداندیشی است. اگر متفکر دینی بخواهد عقل



آزاداندیش و مستقل داشته باشد و یافته‌های خود را براحتی در اختیار اجتماع قرار دهد، باید خود را از چنگال عادات اجتماعی و عرف رهانیده و حکومت آنها را بر خویش نپذیرد. (۱۷)

#### ۴-۴ قضاوت دیگران:

یکی از عوامل که به طور معمول در اندیشه آدمیان مؤثر بوده و می‌تواند بر حکم عقل، اثر کند قضاوت دیگران در مورد آدمی است. به همین سبب مطهری معتقد است که یک متفکر باید به درجه‌ای از سلامت روح برسد که قضاوت دیگران در او تأثیر نداشته باشد تا بتواند آنگونه که صحیح می‌داند بیندیشد و حکم صادر کند. (۱۸)

#### ۵-۴ پیروی از هوای نفس:

خود پسندی، طمع، تعصب، لجاجت، خشم و به طور کلی، پیروی از هواوهوس نفسانی و شیطانی، در روایات، از دشمنان اصلی و حقیقی عقل شمرده شده است.

عقل، ضد شهوت است ای پهلوان      آنکه شهوت می‌کند عقلش مخوان

پیروی از هواهای نفسانی، دشمنی است که براحتی عقل آدمی را به اسارت خود درآورده و خواسته‌های خود را بر او تحمیل می‌کند. یکی از تفاوت‌های اساسی مکتب انبیا با مکاتب فلسفی جدید در توجه انبیا به این نکته بسیار با ارزش و مهم است که تقوا سبب شکوفایی عقل و به کمال رسیدن و بی‌تقوایی سبب عدم رشد و کمال می‌باشد.

چونکه تسقوا بست دو دست هوا      حق گشاید هر دو دست عقل را (۱۹)

مجاهدت با نفس و پاک کردن خویش از آلودگی‌ها، گشودن دستان عقل و بازگرداندن آزادی از دست رفته اوست.

۴-۶. **حُب افراطی:** یکی دیگر از رقیبان و بلکه دشمنان عقل، حُب افراطی و عشق است. عشق قهار، آدمی را مقهور خود می‌کند. و گاه عقل را به اسارت خویش درمی‌آورد و قدرت دآوری را سلب کرده و آدمی را کر و کور می‌کند.

#### ۵- ثابت بودن مفهوم قضایا

در زمان استاد نیز عده‌ای تحت تأثیر معرفت‌شناسی غرب، معتقد بودند که شکل لفظ یک قضیه، ثابت ولی مفهوم و معنای آن کاملاً متغیر و نسبی می‌باشد. (۲۰) این مطلب در جهان عرب نیز توسط کسانی چون



دکتر نصر حامد ابو زید بطور منسجم و به شکل یک نظریه مطرح شده است. بعنوان نمونه، ابو زید در کتاب (الخطاب الدینی، رؤیة نقدیة) در مورد 'نص' می‌گوید:

«نصوص، اعم از دینی و بشری، محکوم قاعدهٔ نسبتیت می‌باشند و منشأ الهی داشتن نصوص دینی، آنها را از تحت این قاعده خارج نمی‌کند، زیرا نصوص دینی به محض تولد و ظهورشان در تاریخ و لغت، بشری می‌شوند. یکی از این قواعد، این است که نصوص در منطوق (لفظاً)، ثابت و در مفهوم (معنا)، متغیر می‌باشند. مفهوم قرآن نیز بعنوان یک نص دینی، متغیر و نسبی می‌باشد. (۲۱)»

این سخن ابو زید و... امروزه تحت عنوان دین ثابت و معرفت دینی متغیر و نسبی، توسط کسانی چون آقای دکتر عبدالکریم سروش در ایران نیز ترجمه و ترویج می‌شود.

آنچه که مهم می‌نماید این است که بر هر سه جریان، چه آنها که در زمان شهید مطهری، مسئله را طرح می‌کردند و چه آنچه امثال ابو زید طی دهه‌های گذشته در مصر طرح کرده است و چه آنچه امثال دکتر سروش در ایران عنوان نموده‌اند، یک روح حاکم است و هر سه جریان، یک پیام دارند و آن نسبتیت مطلق معرفت دینی است.

پذیرش اینکه شکل و الفاظ قضایا، ثابت و مفهوم و معانی آنها، متغیر و نسبی باشند، پذیرش نسبتیت معرفت دینی است. در اینجا بدون هیچ تفسیر و تحلیلی، سخنان شهید مطهری را نقل می‌کنیم:

«آنچه مورد تردید است، اینست که آیا مفاهیم کلمات و در نتیجه مفاهیم قضایا به تناسب زمان در حرکت و تحول است؟ فی‌المثل دزدی و تجاوز به مال غیر در هر حال نكوهیده و محکوم است ولی مفهوم آن با پیشرفت زمان، تکامل انسان و برحسب استنباطی که فرهنگهای مولود رژیمهای سیاسی و اقتصادی مختلف از آن می‌کنند مختلف است مثلاً یکی از بزرگان مکتب اقتصادی متمایل به چپ و مرام اشتراکی می‌گوید مالکیت یعنی دزدی در حالی که در مکتب سرمایه‌داری، دزدی فرع بر شناختن اصل مالکیت است و بعد از قبول آن می‌تواند مفهوم پیدا کند. در واقع می‌خواهند بگویند شکل قضایا تغییر نمی‌کند ولی به اصطلاح مفهوم موضوع قضایا و مفهوم محمول قضایا تغییر می‌کند. اما آیا این حرف درست است؟ به نظر ما این حرف - که خیلی‌ها هم آن را گفته‌اند - یک حرف شاعرانه است؛ چون در زمان ما جزو چیزهایی که خیلی مد است، مسأله تغییر و تحول است. هر چه را بگوییم متغیر و متحول است مثل این است که حرف نویی گفته‌ایم. از جمله این که بگوییم قضایا تغییر می‌کند در واقع حقیقت تغییر می‌کند، یعنی حقیقت نسبی است، هم در طول زمان و هم در میان ملت‌ها. ما در کتاب اصول فلسفه، روی همین مطلب که طرفداران منطق دیالکتیک



می‌گویند: «حقیقت، متغیر است» بحث کرده‌ایم. این از حرفهایی است که ما هنوز نتوانسته‌ایم بفهمیم. آیا واقعاً مفهوم دزدی فرق می‌کند یا استنباطها فرق می‌کند؟ استنباطها که فرق می‌کند، معنایش این نیست که همه استنباطها درست هستند و استنباط درست، متغیر است. اگر ده استنباط راجع به یک مفهوم داشته باشیم یکی از آنها درست باشد، نُه تای دیگر غلط هستند و، همیشه هم غلط خواهند بود. فقط یکی از آنها درست است. مفهوم دزدی، یک چیز است. دزدی یعنی «ربودن حق غیر». ربودن حق غیر، اصلی است که هیچوقت تغییر نمی‌کند. پس این جور نیست که مفاهیم قضایا تغییر می‌کند، این حرف برمی‌گردد به همان حرف مصوبه ما نسبت به احکام اسلامی و به حرف قائلین به نسبی بودن علوم در زمان جدید یا سوفسطائیان قدیم که اصلاً منکر یک واقعیت بودند. اگر مقصود، این است که دزدی، مفهومهای مختلفی دارد و در هر ملتی یک مفهوم دارد، یعنی یک مفهوم نسبی است، پس دزدی منهای رژیمهای اجتماعی مفهوم مستقلی ندارد؛ ما این حرف را قبول نداریم.» (۲۲)

نکته‌ی قابل توجه در سخنان آیت‌الله مطهری این است که علاوه بر رد نسبیت مفاهیم، آن را به "نسبیت حقیقت" بازمی‌گرداند که البته سخن سنجیده و حکیمانه‌ای است. بر همین اساس می‌توان سخن کسانی را که نسبیت مطلق در معرفت دینی را نسبیت در حقایق دینی می‌دانند بر حق دانست. یعنی قایل شدن به نسبیت مطلق معرفت دینی، لزوماً مساوی است با نسبیت حقایق دینی.

### ع-ترابط علوم

در مقدمه، گفته آمد که نسبی بودن معرفت دینی، از جمله، نتیجه دو اصل "ترابط عام معارف و علوم بشری" و "تغذیه معارف دینی از معارف غیر دینی" است. اگر یکی از این دو اصل را نپذیریم، در واقع، نسبیت مطلق معرفت دینی را نپذیرفته‌ایم.

در اینکه استاد مطهری با علوم غیر دینی از قبیل فلسفه، علوم طبیعی تجربی و علوم انسانی تجربی آشنا بوده و از آنها نیز برای بررسی دین، بهره برده است، شکی نیست. ایشان دیگران را نیز به این امر دعوت می‌نمود ولی سخن در این است که آیا همین مقدار کافی است تا حکم ترابط علوم شود؟ (چنانچه عده‌ای ادعا کرده‌اند).

۱- شهید مطهری در هیچ‌کدام از نوشته‌ها و گفته‌های خود نه بطور صریح و نه بطور ضمنی، اصل ترابط عام معارف بشری را نپذیرفته است و نمی‌توان با تکیه بر استفاده ایشان از علوم و معارف بشری، حکم کلی صادر کرد که ایشان اصل ارتباط عام همه معارف و لذا نسبیت را پذیرفته است.



۲- استاد مطهری فقط در یک موضع در باب ارتباط علوم بطور صریح، روشن مستدل و مستقل بحث کرده است و آنهم در باب رابطه علوم طبیعی و فلسفه است و نه معرفت دینی با علوم دیگر. خوشبختانه در اینجا نیز ایشان حکم کلی صادر نکرده است، بلکه چگونگی و مقدار ارتباط این دو با یکدیگر را در موارد خاص شکافته است. ایشان در این بحث ابتدا به محورهای تمایز این دو از قبیل موضوع، متد معرفت، مبادی معرفت، مسائل و قوانین مورد بحث پرداخته و سپس مواضع بهره‌گیری هر کدام از دیگری را مورد بحث قرار داده است.

ایشان تصریح می‌کنند که علوم در دو موضع از فلسفه بهره می‌برند: یکی در اثبات موضوع و دیگری در کلیت قوانین خود. و فلسفه نیز در دو موضع از علوم استفاده می‌کند: اول در اصول موضوعه و دوم در حمایت تایید برخی از مسائل خود. (۲۳)

بحث استاد در این جا بطور صریح گویای این مطلب است که ایشان به اصل ترابط عام معارف بشری اعتقادی نداشته است اگرچه منکر این نیست که علوم به نحو موجبه جزئی با یکدیگر ارتباط دارند. استاد، اصلی را که منتج به نسبت مطلق معرفت دینی است نمی‌پذیرند و قاطعانه می‌توان حکم کرد که ایشان نسبت معرفت دینی را نیز مطلقاً مردود می‌دانند.



### پی‌نوشتها:

- ۱- ر.ک. "اسلام و مقتضیات زمان" و "خاتمیت"، ص ۱۴۱-۱۵۵، مرتضی مطهری
- ۲- ر.ک. "اسلام و مقتضیات زمان"، ج ۲، ص ۴۱
- ۳- ر.ک. "فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت در اسلام" و "اسلام و مقتضیات زمان"، ج ۲، ص ۲۵۸-۲۳۳
- ۴- مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۸۴-۱۸۳، مرتضی مطهری
- ۵- خاتمیت، مرتضی مطهری، ص ۳۵.
- ۶- تکامل اجتماعی انسان، ص ۱۷۹-۱۷۴ و ر.ک ده گفتار ۱۰۲-۹۷
- ۷- برای نمونه می‌توان به خطبه‌ی علی (ع) در ذم اختلاف علما در فتوی اشاره کرد خطبه / ۱۸.
- ۸- تکامل اجتماعی انسان، ص ۱۷۷ و تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۴ و ده گفتار، ص ۹۱۰۰



۹- تکامل اجتماعی انسان . ص ۱۸۳

۱۰- تکامل اجتماعی انسان، ص ۱۹۷

۱۱- مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۰۳

۱۲- همان.

۱۳- ده گفتار، ص ۱۲۰

۱۴- تکامل اجتماعی انسان، ص ۱۹۰

۱۵- مجموعه آثار، ج ۳ ص ۲۰۲

۱۶- بحث از جریانهای فکری ضد عقل در کثیری از آثار مرحوم مطهری طرح شده است از جمله در اسلام و مقتضیات زمان،

ج ۱ آشنایی با علوم اسلامی، تعلیم و تربیت، تکامل اجتماعی انسان و....

۱۷- تعلیم و تربیت، ص ۲۸۶، مرتضی مطهری

۱۸- همان، ص ۲۸۷.

۱۹- مجموعه آثار، ج ۴ ص ۵۷۹.

۲۰- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲ ص ۴۷

۲۱- دراسات نقدية في الفكر العربي معاصر، کامل هاشمی، ص ۱۱۹

۲۲- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۵۲-۳۷

۲۳- مجموعه آثار، ج ۱۳، مرتضی مطهری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

